

درخت دانایی

گزیدهٔ کلیله و دمنه

به کوشش

محمد حسین مجلّم

چهارکتاب

عنوان و نام پدیدآور: درخت دانایی: گزیدهٔ کلمه و دمنه / به کوشش محمدحسین مجدم.
مشخصات نشر: تهران: مؤسسهٔ فرهنگی-هنری جهان کتاب، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۲۸۰ ص.
فروست: قند پارسی؛ ۴.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۳۳-۷۶-۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: نشر فارسی - قرن ۶ق.
موضوع: داستان‌های آموزنده - مجموعه‌ها
شناسه افزوده: مجدم، محمدحسین، ۱۳۲۴
شناسه افزوده: مینوی، مجتبی، ۱۳۸۱ - ۱۳۵۵. مصحح
رده‌بندی کنگرد: PIR ۵۰۹۲/۱۹ ۱۳۹۰
رده‌بندی دیویی: ۸۶۸/۸۲۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۲۹۹۱۶

انتشارات مؤسسه فرهنگی - هنری

جهان‌کتاب

درخت داناوی
گزیده کلیله و دمنه

به کوشش محمدحسین معتمد

چاپ اول: ۱۳۹۰

چاپ و صحافی: جهان کتاب

تعداد: ۷۷۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

تهران، صندوق پستی ۷۷۶۵-۱۵۸۷۵

تلفن: ۷۷۶۴۲۵۱۹-۲۰

email: info@jahanekebab.ir

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۳۳-۷۶-۲

۵۰۰۰ تومان

فهرست

۱۱	در باره کلیله و دمنه
۲۱	دیباچه
۳۳	باب برزویه طبیب
۵۵	باب شیر و گاو
۱۳۹	باب بازجست کار دمنه
۱۷۵	باب دوستی کبوتر و زاغ و موش و باغ و آغوش
۲۱۷	باب بوف و زاغ
۲۷۳	منابع و مأخذ

دربارهٔ کلیله و دمنه

یکی از آثار ارزشمند نثر فارسی کلیله و دمنه بهرام شاهی است که به دست توانای ابوالمعالی اصرارالله منشی در قرن ششم از کلیله و دمنهٔ عربی ابن مقفع به نثر دلکش و شیرین فارسی ترجمه شده است.

اصل این کتاب به زبان سنسکریت، به قول استاد بهار «کرتکادمنکا» بوده است و در زبان فارسی به آن «کلیله و دمنگ» می‌گفتند و بعداً به کلیله و دمنه بدل شده است. کلیله و دمنه (کرتکا، دمنکا) نام هندی دو شغال است که باب نخست کتاب به ذکر داستان آن دو آغاز می‌گردد. و دلیل این نام، دو دوست دیرین و دو یار موافق را با دو عقیدهٔ مخالف نشان می‌دهد. یکی جاه‌طلب و مقام‌جوی و حيله‌گر و مکراندیش، و آن دیگر، حازم و محتاط و دوربین و عزلت‌گزین.

دمنه قهرمان اصلی داستان است و باب نخست، شرح جمله‌ها و دسیسه‌هایی است که وی در برانداختن شنزبه (گاوِی که در دربار شیر قُرب یافته بود) به کار برده و سرانجام با پیروزی دمنه، درین نبرنگ بازی پایان می‌یابد. کلیله جز در مواردی معدود در طی داستان دیده نمی‌شود لیکن نام او با نام دمنه، پس از ترجمه در یک ردیف براین کتاب نهاده شده است.

استاد بهار نوشته است که کلیله و دمنه از جمله کتاب‌های ملوک هند بوده است و از دو کتاب «پنجه تنتره» (پنج فصل) و «مهابهارته» گرفته شده است. در زمان انوشیروان، طبیب دانایی به نام بُرزویه به درخواست شاه این کتاب را از هند به ایران آورد و به زبان پهلوی ترجمه کرد. وی در برابر این کار عظیم، تنها خواستش

این بود که سرگذشت اش را به نام «برزویه طبیب»، بزرگمهر بختکان (وزیر و مشاور انوشیروان) به کیله و دمنه بیفزاید...

فردوسی داستان را چنین بیان می‌کند:

... پزشکی سراینده برزوی بود
ز هر دانشی داشتی بهره‌ای
چنان بُد که روزی به هنگام بار
چنین گفت کای شاه دانش‌پذیر
من امروز در دفتر هندوان
نبشته چنین بُد که در کوه هند
که آن را چو گرد آورد رهنمای
چو بر مرده بپراکشی بی‌گمان
کنون من به دستوری شهریار
بسی دانشی رهنمای آورم
تن مرده گر زنده گردد و است
بدو گفت شاه این شاید بدن

به پیری رسیده سخن جوی بود
به هر بهره‌ای در جهان شهرهای
بیامد بر نامور شهریار
پژوهنده دانش و یادگیر
همی بنگریدم به روشن‌روان
گیاهی است رخشان چورومی پرند
بیامیزد و دانش آرد به جای
سخن گوی گردد هم اندر زمان
بپیمایم این راه دشوار خوار
مگر کاین شگفتی به جای آورم
که نوشین‌روان بر جهان پادشاست
مگر کازمون را ببايد شدن...

(شاهنامه، ۸، ۲۴۸)

و بنا بر آن چه فردوسی گوید، خسرو انوشیروان در گنج و خزانه را بگشاد... و همراه برزوی طبیب ارمغان‌های گران‌بها نزد رای هند فرستاد...

دکتر محمدرضا جلالی نایینی می‌نویسد: «با چنین خصوصیتی بعید به نظر می‌رسد که خسرو اول برای آوردن کتاب پنجه‌تنتره برزوی طبیب را به هندوستان گسیل داشته باشد بلکه قصد اصلی و آرزوی قلبی وی پیدا کردن و بافتن و آوردن گیاهی بود که بدان مرده زنده شود.»

و سرانجام یکی از برهمنان هند را پرسیدند: می‌گویند به جانب هندوستان کوه‌هاست و در وی داروها روید که مرده بدان زنده شود. طریق به دست آوردن آن چه باشد؟ جواب داد: از کوه‌ها علما را خواسته‌اند و از داروها سخن ایشان را و از مردگان جاهلان را که به شنیدن آن زنده گردند و به سمت علم حیات ابد یابند و این سخنان را مجموعی است که آن را کیله و دمنه خوانند.

فردوسی نیز می‌فرماید:

که همواره باشد مرا و را شکوه	گیا چون سخن‌دان و دانش چوکوه
که دانا به هر جای بارامش است	تن مرده چون مرد بی‌دانش است
چو دانش نباشد به گردش مگرد	به دانش بود بی‌گمان زنده مرد
گیا چون کلیله‌ست و دانش چوکوه	چو مردم ز دانایی آید ستوه
بیابی چو جویی تواز گنج شاه	کتابی به دانش نمایند راه

(شاهنامه، ۸، ۲۵۱)

مولانا نیز در مثنوی می‌سراید:

که درختی هست در هندوستان	گفت دانایی برای دوستان
نه شود او پیر و نه هرگز بمرد	هرکسی از میوهٔ او خورد و برد
بر درخت و میوه‌اش شد عاشقی	پادشاهی این شنید از صادق
سوی هندستان روان کرد از طلب	قاصدی دانا و دیوان ادب

(مثنوی، دفتر دوم، ۴۵۴ - ۴۵۳)

... قاصد پس از جست‌وجوی فراوان، چون به نتیجه‌ای نمی‌رسد، در حالی که ناامید است نزد «شیخی عالمی قطبی کریم» راهتمایی می‌شود و آن پیر دانا به او می‌گوید:

این درخت علم باشد در علیم	شیخ خندید و بگفتش ای سلیم
آب حیوانی ز دریای محیط...	بس بلند و بس شگرف و بس بسیط
زان نمی‌یابی که معنی جیسته‌ای	تو به صورت رفته‌ای گم‌گشته‌ای

این کتاب از همان آغاز ترجمه به زبان پهلوی مورد توجه پادشاهان و بزرگان ایران و عرب بود. چنان که می‌گویند در دوران هرمزد پادشاه ساسانی، چون بهرام چوبین مخالفت خود را با وی آشکار کرد، جاسوسی به شاه ایران گزارش داد که بهرام چوبین اوقات فراغت خود را به خواندن کلیله و دمنه می‌گذراند و این مسئله شاه را به فکر فرو می‌برد.

به کردار شاهان نشیند به بار
همان در در و دشت جوید شکار
جز از رزم شاهان نراند همی
همه دفتر دمنه خواند همی
چنین گفت خسرو به دستور خویش
که کاری دراز است ما را به پیش
چو بهرام بر دشمن اسب افکند
به دریا دل ازدها بشکند
دگر آن که آیین شاهنشاهان
بیاموخت از شهریار جهان
سیم کش کلیده است و دمنه وزیر
چون او رایزن کس ندارد دبیر
(شاهنامه، ۸، ۱۶)

و در دوران خسرو پرویز، پسر او شیرویه به سبب سوءظن پدر به زندان افتاده است. موبد به خسرو پرویز گزارش می‌دهد که شیرویه اوقات خود را در زندان به خواندن کلیده و دمنه می‌گذراند و چون خسرو پرویز از موضوع آگاه می‌شود رنگ از رخس می‌پرد و به قول فردوسی «دلش بود پردرد و پیچان جگر».

چو آمد به نزدیک شیرویه باز
همیشه به بازیش بودی نیاز
یکی دفتری دید پیش اندرش
نوشته کلیده بر آن دفترش...
بشد زرد موبد بگفت آن به شاه
همی داشت خسرو مر او را نگاه
ز فرزند رنگ رخس زرد شد
ز کسار زمانه پسر از درد شد
ز گفتار مرد ستماره شمر
دلش بود پردرد و پیچان جگر
(شاهنامه، ۹، ۲۱۹-۲۱۸)

به گفته دکتر پرویز ناتل خانلری، متن کلیده و دمنه پهلوی در همان اوان، یعنی در دوره ساسانیان به دست یک کشیش ایرانی مسیحی به زبان سریانی ترجمه شد. اما نسخه این کتاب در دست نبود و کسی جز نام از آن نشانی نداشت تا آن که در سال ۱۸۷۰ بر حسب تصادفی که داستان مفضل دارد، یگانه نسخه آن در دیر ماروین در کتابخانه کلیسای کلدانیان کشف شد و در سال ۱۸۷۶ با ترجمه آلمانی در لپزیگ به طبع رسید و انتشار یافت.

به نوشته استاد بهار، در نیمه قرن دوم هجری یک دانشمند ایرانی به نام روزبه پسر دادویه و مشهور به عبدالله بن المقفع، متن پهلوی کتاب را به عربی ترجمه کرد. وی پس از آن که اسلام آورد کتاب‌های بسیاری را از پهلوی به عربی ترجمه کرد و در

سال ۱۴۴ یا ۱۴۵ به قتل رسید. و همین ترجمه است که مأخذ بیشتر ترجمه‌ها به زبان‌های دیگر در سراسر جهان شد. هم‌چنین در سال ۱۶۵ هجری عبدالله بن هلال اهوازی کلیله را از فارسی (پهلوی) به عربی به نام یحیی بن خالد برمکی ترجمه کرد و سهل بن نوبخت الحکیم برای یحیی بن خالد به نظم درآورد... و عبدالرحمن الناصر اموی از ملوک اندلس نیز به این کتاب توجهی داشت و با ارسال تحفه‌ها و هدایا آن را به دست آورد.

مأمون خلیفه عباسی نیز به این کتاب توجه فراوان داشت و آن را در خزانه نهاده بود و نیز برمکیان شاعر خود ابان بن عبدالحمید اللاحق را به نظم کلیله و دمنه امر کردند تا بتوانند آن را به سهولت بخوانند.

کلیله و دمنه را یک بار رودکی در عهد نصر بن احمد سامانی به شعر ترجمه کرده بود. فردوسی در اثر گران‌قدر خود شاهنامه به این مطلب اشاره دارد:

گرانمایه بوالفضل دستور اوی	که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تسا پاکسی و دری	نسبشتند و کوتاه شد داوری
همی خواست تا آشکار و نهان	ازو یادگاری بُود در جهان
گزارنده را پیش بنشانند	همه نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا، پراکنده را	ببخت این چنین دُر آکنده را

(شاهنامه، ۸، ۲۵۵ - ۲۵۴)

کلیله و دمنه بار دوم در عهد بهرام شاه غزنوی توسط نصرالله منشی به نثر فارسی ترجمه شد.

استاد بهار در جلد دوم سبک‌شناسی (تاریخ تطوّر نثر فارسی) چنین می‌نویسد:
 و ابوالمعالی حمیدالدین نصرالله محمد بن عبدالحمید غزنوی. وی به قول دولتشاه سمرقندی، استاد ابوالمحمّد غزنوی بوده است. در عهد بهرام شاه غزنوی ملقب به عین‌الدوله (۵۱۲ تا ۵۴۷) داخل خدمت دولت شد و ظاهراً به شغل اشراف که یکی از مشاغل عمدهٔ آن دولت بود برگزیده گشت و در عهد خسرو ملک ملقب به تاج‌الدوله (۵۵۵ تا ۵۸۲) به منصب وزارت رسید و به گفتهٔ نورالدین عوفی درین زمان به سعایت حاسدان و سعی ساعیان خسرو ملک او را حبس فرمود و در حبس این رباعی را گفت و به خدمت او فرستاد:

ای شاه مکن آن چه بهرسند از تو روزی که تو دانی که نه‌رسند از تو
 خرسند نه‌ای به ملک و دولت زخدای من چون باشم به حبس خرسند از تو
 و چون ایام محنت او امتداد یافت... و خواستند که او را هلاک کنند... در وقت وداع
 جان این دو بیت را بر زبان آورد:

از مسند عز اگرچه ناگه رفتیم حمداله که نیک آگه رفتیم
 رفقت و شدند و نیز آیند و شوند ما نیز توگفت علی‌اله رفتیم

استاد مینوی در مقدمه کلیله و دمنه یادآور می‌شود که اشتها و بلندنامی‌ای که
 در قرون بعد نصب نصرالله منشی شد از راه انشای همین کتاب بود... بعد از او تا قرن
 نهم هر کتابی که به رشته تحریر درآمد به قصد پیروی کردن از سبک و شیوه
 نصرالله منشی بوده است.

وی بیش از چهل کتاب نثر فارسی را نام برده که همه نویسندگان آن‌ها از سبک
 کلیله نصرالله منشی پیروی کرده‌اند.

سپس می‌افزاید:

«ولیکن از این همه تقلیدکننده یکی را بیده نمی‌شناسد که شیوه انشای نویسنده
 کلیله و دمنه را چنان که باید و شاید آموخته و هنر او را به کار برده باشد و در
 همه جا آثار به خود بستن مشهود است. إلهنا شاید در اخلاق ناصری خواجه
 نصیرالدین طوسی که از حیث سبک تحریر، نزدیک‌ترین کسی به نصرالله منشی
 اوست و در سبک او آثار تصنع و تقلید چندان نمایان نیست».

باب‌های کلیله و دمنه

در ترجمه نصرالله منشی، از مقدمه ابن‌المقفع آمده است که کتاب کلیله و دمنه
 پانزده باب است. اصل کتاب که هندوان نوشته‌اند ده باب است:

باب ۱. الاسد و الثور (باب شیر و گاو)

باب ۲. الفحص عن امر دمنه (باب بازجست امر دمنه)

باب ۳. الحمامة المطوقة (باب کبوتر طوقدار)

باب ۴. البوم و الغربان (بوف و زاغ)

- باب ۵. الملك و الطائر قَنَزَه (پادشاه و پرندۀ قَنَزَه)
 باب ۶. التنور و الجرذ (گربه و موش)
 باب ۷. الاسد و ابن آوى (شیر و شغال)
 باب ۸. القرد و الشلخفاء (بوزینه و باخه)
 باب ۹. الاسوار و اللبوة (تیرانداز و ماده شیر)
 باب ۱۰. الناسک و الضیف (زاهد و مهمان)
 و آنچه یارسیان بدان الحاق کرده‌اند، پنج باب است:
 باب ۱. برزویه الطیب (برزویه طیب)
 باب ۲. الناسک و ابن عرس (زاهد و راسو)
 باب ۳. البلار و البراحمة (پادشاه و براهمه)
 باب ۴. السائح و الضائع (زرگر و راهب)
 باب ۵. ابن الملك و اصحابه (باب پسر پادشاه و یارانش)
 باب‌هایی که در این گزیده انتخاب شده‌اند عبارت‌اند از:
 ۱. باب برزویه طیب
 ۲. باب شیر و گاو
 ۳. باب بازجست امر دمنه
 ۴. باب کیوتر طوقدار
 ۵. باب بوف و زاغ

کلیله و دمنه را می‌توان از سه جنبه مختلف مورد نقد و تحلیل قرار داد:

نخست از جنبه ادبی و مختصات لفظی و معنوی؛

دوم، جنبه داستانی کتاب؛

سوم، جنبه اخلاقی.

در نشر کلیله و دمنه انواع صنایع لفظی و معنوی به کار رفته است. نویسنده در انتخاب واژگان، ضمن آن که انتقال معنا را در نظر داشته، به زیبایی کلام و آرایش ظاهری آن هم اهتمام ورزیده است. اما جز به ندرت، لفظ در نشر کلیله و دمنه مانع از درک معنای شود و از روانی و زلالی نشر نمی‌کاهد. درج اشعار، مثال‌ها و استشهدات

به آیات قرآن و نقل اخبار به تناسب موضوع، از ویژگی‌های دیگر کتاب است. در سراسر کلیله و دمنه، نمونه‌های بسیاری از تشبیه‌ها، استعاره‌ها و کنایه‌ها می‌توان یافت که بیانگر خلاقیت و ابتکار نصرالله منشی است.

اما جنبه داستانی کتاب: به طور کلی توان گفت که در کلیله و دمنه داستان به تمام معنی، وسیله‌ای برای ابراز هنر در فن نثرنویسی به شیوه متداول نیست، بلکه از جنبه‌های اخلاقی و داستانی است که باید مورد توجه و تحلیل قرار گیرد. در این اثر، جنبه‌های ادبی و اخلاقی تقریباً در یک حد قرار دارد و در بیشتر موارد بر جنبه داستانی آن غالب است. اگرچه نمونه‌های داستان‌پردازی هنرمندانه و به کارگیری فنون داستان‌نویسی بسیار است.

دیگر این که شالوده کتاب مبنی بر باب‌هایی است که هر یک به طور مستقل موضوعی خاص دارد، جز در مورد دو باب «شیر و گاو» و «بازجست امر دمنه» که به یک دیگر مرتبط است. پیوستگی باب‌ها به یک دیگر، با بیان نتیجه اجمالی باب نخست از سوی شنونده داستان (رای) و درخواست بیان داستانی دیگر از داستان‌پرداز (برهمن) صورت می‌گیرد. و در ضمن داستان اصلی حکایاتی از زبان قهرمانان داستان به صورت تمثیل بیان می‌شود تا نکات اخلاقی کتاب را با تفصیل بیشتری بیان نماید. این حکایات بیشتر به طریق پرسش و پاسخ است و نویسنده در پایان حکایت نیز نتیجه‌گیری می‌کند. دیگر آن که داستان‌ها به زبان حیوانات نقل می‌شود. به روایت ابن ندیم این سبک داستان‌پردازی از مخترعات پارسیان بوده است. اگر چنین باشد باید گفت که شاید این اسلوب از ایران به هند رفته و سپس به شیوه داستان‌پردازی هند وارد ایران شده است. موضوع داستان‌ها معمولاً بین دو تن یا دو دسته آغاز می‌گردد با دو عقیده و دو نوع استدلال مختلف و مطالب باب شرح مباحثات و نظریات طرفین است و در طی همین مباحثات است که نویسنده نکات اخلاقی را که منظور اصلی او از داستان‌پردازی است بیان می‌کند. به عنوان مثال در باب «شیر و گاو» کلیله، یکی از دو شخص اول داستان، طرف‌دار گوشه‌گیری و عزلت و دوری از مجاورت سلطان و احتراز از مکراندیشی و حيله‌گری است. دمنه برعکس خواهان تقرب به شاه و خطرکردن و مقام‌جویی و جاه‌طلبی است. در طی مباحثات و مناظرات این دو، بسیاری از نکات اخلاقی و اجتماعی بیان می‌شود و به اقتضای

مورد. نویسنده به ذکر آرا و عقاید مختلف می‌پردازد و سرانجام آن را که خود می‌پسندد ذکر می‌کند. مهم‌ترین هنر نویسنده در این مباحثات و مناظرات، ارتباط و پیوستگی آن‌ها با رشته داستان است زیرا به ندرت اتفاق می‌افتد که ضعف تألیف در کلام دیده شود یا اطناب بیش از حد موجب قطع کلام گردد.

※

گزیده حاضر با استفاده از نسخه تصحیح استاد مجتبی مینوی فراهم آمده است. در متن حاضر همه کلمات دشوار و جملات و ترکیبات عربی اعراب‌گذاری شده و در پانویس‌ها معنی شده است.

محمدحسین مجذّم

www.ketab.ir

دیباچه

وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلِي

سپاس و ستایش مر خدای را جَلَّ جَلَّالُهُ^۱ که آثار قدرتِ او بر چهرهٔ روزِ روشن تابان است و انوارِ حکمت^۲ او در دلِ شبِ تار درفشان^۳، بخشاینده‌ای که تارِ عنکبوت^۴ را سَدِّ عصمت^۵ دوستان کرد، جَبَّاری که نیشِ پشه^۶ را تیغِ قهرِ دشمنان گردانید، در فطرت^۷ کاینات^۸ به وزیر و مُشیر^۹ و مُعونت^{۱۰} و مُظَاهَرَت^{۱۱} محتاج‌نگشت، و بدایعِ ابداع^{۱۲} در عالمِ کَوْن

۱. جَلَّ جَلَّالُهُ: بزرگ است شکوه او ۲. حکمت: دانش، دانایی

۳. درفشان: درخشان

۴. تار عنکبوت: اشاره به پنهان شدن رسول خدا (ص) به همراهی ابوبکر به هنگام هجرت در غار و تنیدن عنکبوت دهانهٔ غار را.

۵. عصمت: نگهداری، محافظت

۶. نیشِ پشه: پشه‌ای که به بینی نمرود راه یافت و باعث هلاک او شد.

۷. فطرت: آفرینش ۸. کاینات: موجودات

۹. مُشیر: مشورت‌کننده ۱۰. مُعونت: یاری کردن

۱۱. مُظَاهَرَت: پشتیبانی کردن ۱۲. بدایع ابداع: تازه‌های نوآفرینی

و فساد^۱ پدید آورد، و آدمیان را به فضیلت^۲ نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات، ممیّز گردانید، و از برای هدایت و ارشاد رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت^۳ برهانیدند، و صحن گیتی به نور علم و معرفت آذین^۴ بستند، و آخر ایشان در نوبت و اول در رتبت، آسمان حق و آفتاب صدق، سیّد المرسلین^۵ و خاتم النبیین^۶ و قائّد الغرّ المحجلین^۷ ابوالقاسم محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف العربی را، صلی الله علیه و علیٰ عترته الطّاهرین^۸، برای عزّ نبوت و ختم رسالت برگزید، و به معجزات ظاهر و دلایل واضح مخصوص گردانید^۹، و از جهت الزام^{۱۰} حجّت^{۱۱} و اقامت^{۱۲} بیّنّت^{۱۳} به رفق^{۱۴} دعوت فرمود، و به اظهار آیات مثال داد، تا مُعَاهَدَت^{۱۵} و تَمَرُّد^{۱۶} کفار ظاهر گشت، و خردمندان دنیا را معلوم گشت که به دلالات عقلی و معجزات حسی التفات^{۱۷} نمی‌نمایند، آن‌گاه آیات جهان بیامد و فرضیت^{۱۸} مُجَاهَدَت^{۱۹}، هم از وجه شرع و هم

۱. کون و فساد: هستی و نیستی
۲. فضیلت: برتری، افزونی
۳. ضلالت: گمراهی
۴. آذین: زیب، زینت
۵. سیّد المرسلین: سرور فرستادگان (خدا)، لقب رسول الله (ص)
۶. خاتم النبیین: خاتم الانبیاء، مهر پیغامبران، لقب رسول اکرم (ص)
۷. قائّد الغرّ المحجلین: پیشوای مردمان سپید پیشانی، کنایه از مؤمن وضوگیر
۸. صلی الله علیه...: درود خدا بر او و بر خاندان پاکش باد
۹. مخصوص گردانیدن: خاص کردن، ویژه گردانیدن
۱۰. الزام: اثبات
۱۱. حجّت: دلیل و برهان
۱۲. اقامت: به پای داشتن
۱۳. بیّنّت: سند و حجّت آشکار
۱۴. رفق: نرمی کردن، مدارا
۱۵. مُعَاهَدَت: توافق، عهد
۱۶. تَمَرُّد: گردن کشی کردن، سرپیچی کردن
۱۷. التفات: توجه
۱۸. فرضیت: لزوم، واجب شدن
۱۹. مُجَاهَدَت: کوشش کردن، کارزار کردن با کافران در راه خدا

از طریق خِرَد ثابت شد، و تأیید آسمانی^۱ و ثبات عزم^۲ صاحب شریعت^۳ بدان پیوست، و انصار^۴ حق را سعادت هدایت راه راست نمود، و مددِ توفیق^۵ جمالِ حالِ ایشان را بیازاست، تا روی به قمع^۶ کافران آوردند، و پشتِ زمین را از خبث^۷ شرکِ ایشان پاک گردانیدند، و ملت^۸ حنیفی^۹ را به اقطار^{۱۰} و آفاتِ جهان برسانیدند و حق را در مرکز خود قرار دادند.

فَحَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا لِمَنْ يُعْطَى إِذَا شُكِرَ الْمَزَايَا
وَتَبْلِيغًا تَحِيَّاتِي إِلَى مَنْ يَشْرَبُ فِي الْعَدَايَا وَالْعَشَايَا
سَلَامٌ مُتَشَوِّقٌ يُهْدَى إِلَيْهِ مِنَ الْمَدَحِ الْكَرَامَتِ وَالصَّفَايَا^{۱۱}

درود و سلام و تحیت^{۱۲} و صلوات ایزدی بر ذاتِ معظم و روح مقدس مصطفی و اصحاب و اتباع^{۱۳} و یاران و اشباع^{۱۴} او باد، درودی که امداد^{۱۵} آن به امتداد^{۱۶} روزگار متصل باشد. و نسیم آن خاک از کلبه عطار^{۱۷} برآرد، إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

-
۱. تأیید آسمانی: مورد قبول الهی
 ۲. عزم: اراده
 ۳. صاحب شریعت: پیامبر اسلام
 ۴. انصار: یاران
 ۵. توفیق: سازش افکندن، دست یافتن، تأیید الهی
 ۶. قمع: خوار و شکسته کردن
 ۷. خبث: پلیدی
 ۸. ملت: شریعت، آیین
 ۹. حنیفی: اسلام مبتنی بر پیوستن خدای یگانه
 ۱۰. اقطار: جمع قطر، کناره‌ها، اطراف
 ۱۱. فَحَمْدًا... می‌ستایم ستودنی و باز می‌ستایم ستودنی آن کسی را که چون او را شکر کنند افزونی‌ها می‌دهد: درودها می‌فرستیم به آن کسی که در مدینه است در بامدادها و شبانگاه‌ها، درود آن کسی که آرزومند گذشته و هدیه فرستد از مدح‌ها آن چه را گرامی و برگزیده باشد.
 ۱۲. تحیت: درود و سلام
 ۱۳. اتباع: جمع تبع و تابع، پس روان
 ۱۴. اشباع: جمع شبع، پیروان و هواخواهان
 ۱۵. امداد: جمع مدد، فوج‌هایی که از پی هم می‌رسند.
 ۱۶. امتداد: درازی، طول زمان
 ۱۷. عطار: عطر فروش

وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱ و چون می‌بایست که این مَلَت مُخَلَّد^۲ ماند، و مُلْکِ این اُمّت^۳ به همهٔ آفاق و اقطار^۴ زمین برسد، و صدق این حدیث که یکی از مُعْجَزَاتِ باقی است جهانیان را معلوم گردد: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «رُؤِيتُ إِلَى الْأَرْضِ فَأَرَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيَبُلُغُ مُلْكُ أُمَّتِي مَا رُؤِيتُ لِي مِنْهَا»^۵، خلفای مصطفی را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَرَضِيَ عَنْهُمْ^۶ در امر و نهی و حَلْ و عقد^۷ دست برگشاد، و فرمان مُطلق ارزانی داشت، و مُطَاوَعَتِ^۸ ایشان را به طاعتِ خود و رسول مُلحق^۹ گردانید، حَيْثُ قَالَ عَزَّوَجَلَّ^{۱۰}: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ^{۱۱}، که تنفیذِ^{۱۲} شرایع^{۱۳} دین و اظهارِ شعایرِ حق بی‌سیاستِ ملوکِ دین‌دار بر روی روزگار مُخلّد نمایند، و مُهَدَّتِ آن مقرون به انتهای غمِ عالم صورت نبندد^{۱۴}، و اشارتِ حضرت کُبُوتِ بدین وارد است که: الْمُلْكُ وَالَّذِينَ

۱. إِنَّ اللَّهَ... به درستی که خداوند و فرشتگان او بر نبی اکرم درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درود و سلام بر او بفرستید.
۲. مَخْلَد: جاویدان.
۳. اُمّت: جماعتی و قومی که از حیث نژاد و دین و تعلق به یک مملکت به یک دیگر وابسته و با هم متحد و متفق باشند.
۴. اقطار: اطراف.
۵. رُؤِيتُ لِي...: زمین از برای من در نور دیده و جمع کرده شد، پس به چشم آورده شد مشرق‌های آن و مغرب‌های آن و زود باشد که پادشاهی اُمّت من به تمامی جای‌ها برسد که از برای من در نور دیده شد.
۶. رَضِيَ عَنْهُمْ: خداوند از آن‌ها راضی باشد.
۷. حَلْ و عقد: گشاد و بست و مراد از آن گشادن و بستن گره‌های امور اُمت و اداره کردن آن‌هاست.
۸. مطاوعت: کسی را فرمانبردار بودن، فرمان‌برداری کردن نسبت به کسی در کاری.
۹. ملحق: پیوسته.
۱۰. عَزَّوَجَلَّ: گرامی است و بزرگ است.
۱۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... ای شما که بگرویده‌اید، فرمان برید خدای او را و فرمان برید پیغمبر را و خداوندان کار و خداوندان فرمان خویش را (سوره نساء، آیه ۵۹).
۱۲. تنفیذ: مجری گردانیدن و رواج دادن و روان کردن.
۱۳. شرایع: جمع شریعت، آیین‌های پیامبران.
۱۴. صورت نبستن: صورت نگرفتن، به تصور درنیامدن.

تَوْأَمَان^۱. و به حقیقت بیاید شناخت که ملوک اسلام سایه آفریدگارند
عَزَّاشُمُه^۲، که روی زمین به نور عدل ایشان جمال گیرد، و به هیبت^۳ و
شکوه ایشان آبادانی جهان و تَأَلَّفُ أَهْوَاءُ^۴ متعلق باشد، که به هیچ تَأْوِيل^۵
حَلَاوِث^۶ عبادت را آن اثر نتواند بود که مَهَابَت^۷ شمشیر را، و اگر این
مَصْلَحَت بر این سیاق^۸ رعایت نیافتی نظام کارها گسسته گشتی، و
اختلاف کلمه میان اُمّت پیدا آمدی، و چنان که در طِبَاع^۹ مُرَكَّب است هر
کسی به رأی خویش در مُهْمَاتِ اسلام مُدَاخَلَت کردی، و اصول شرعی و
قَوَائِین دینی مُخْتَل^{۱۰} و مُهْمَل گشتی، و غَمَرِین الخطّاب می گوید:
مَا يَزُجُّ... أَكْثَرَ مِمَّا يَزُجُّ الْقُرْآنُ^{۱۱} و اقتباس^{۱۲} این معنی از قرآن عظیم
است: لَأَنْتُمْ أَتَقْدِرُونَ فِي ضُورِهِمْ مِنْ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ^{۱۳} زیرا
که نادان جز به عاجل^{۱۴} عذاب از معاصی^{۱۵} باز نباشد، و کمال عظمت و
کبریای باری^{۱۶}، جَلُّ جَلَالِه^{۱۷} نشناسد.

۱. الملک و... پادشاهی و دین دو برادر توأم می‌باشد. اما این گفته حدیث نبوی نیست و منسوب به اردشیر بابکان است.
۲. عَزَّاشُمُه: عزیز است نام او.
۳. هیبت: ترس و بیم، شکوه و بزرگی.
۴. تَأَلَّفُ أَهْوَاءُ: به هم خو گرفتن و با هم سازگار شدن آرزوها.
۵. تَأْوِيل: وجه و توجیه.
۶. حَلَاوِث: شیرینی.
۷. مَهَابَت: ترسی که از خارج بر انسان وارد آورند.
۸. سیاق: راندن، راندن سخن و بیان.
۹. طِبَاع: جمع طبع، حرشت‌ها، نهادها.
۱۰. مُخْتَل: خلل یافته، تباه، پریشان و آشفته.
۱۱. مَا يَزُجُّ... أَكْثَرَ مِمَّا يَزُجُّ الْقُرْآنُ (یعنی حکومت و قدرت) آدمیان را از آن باز می‌دارد (از قبیاح و معاصی) بیش از آن است که قرآن از آن باز می‌دارد. این گفته از عثمان بن عفّان است.
۱۲. اقتباس: اخذ کردن، گرفتن، آوردن آیه‌ای از قرآن یا حدیثی در نظم و نثر بدون اشاره به مأخذ.
۱۳. لَأَنْتُمْ... هِرْ أَتَقْدِرُونَ فِي ضُورِهِمْ مِنْ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (سوره حشر، آیه ۱۳). سبب است که ایشان قومی هستند که در نمی‌یابند (سوره حشر، آیه ۱۳).
۱۴. عاجل: فوری، این جهانی.
۱۵. معاصی: جمع معصیت، گناهان.
۱۶. کبریای باری: عظمت و بزرگی خداوند.
۱۷. جَلُّ جَلَالِه: بزرگ است شکوهمندی او.

نزد آن کیش خِرَد نه همخواه است شیر بیشه چو شیر گرمابه است

و آن کس که در سایهٔ رایت^۱ علما آرام گیرد تا به آفتاب کشف نزدیک افتد، به مجرد^۲ معرفت^۳ آن شکوه و مهابت^۴ در ضمیر او پیدا آید که او هام^۵ نهایت آن را در نتواند یافت و خَوَاطِر^۶ به کُنه آن نتواند رسید. قوله تعالی: ^۷ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ^۸. به حکم این مُقَدِّمات روشن می گردد که بین بی مُلک ضایع است و مُلک بی دین باطل، و خدای می گوید: تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ عَمَّتْ نِعْمَاؤُهُ^۹: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ^{۱۰}. نظم این آیت پیش از استنباط^{۱۱} و رَوِّیت^{۱۲} چون متباعدی^{۱۳} می نماید، که کتاب و ترازو و آهن به یک دیگر تناسب بیشتر ندارند، اما پس از تأمل عبارت شیهت^{۱۴} و حجاب ریبیت^{۱۵} برخیزد و معلوم گردد که این الفاظ به یک دیگر هر چه متناسب تر است و هر کلمتی را

۱. رایت: عَلم، درفش، بیرق

۲. به مجرد: به محض

۳. معرفت: شناختن

۴. شکوه و مهابت را باید به معنی رُعب و بیمی گرفت که در درون انسان جای گزین می شود.

۵. او هام: جمع وهم، گمان ها، پندارها

۶. خَوَاطِر: جمع خاطر، اندیشه ها.

۷. تَمَائِن: بلند مرتبه است.

۸. إِنَّمَا... به درستی که می ترسند از خدا دانشمندان از بندگان او (سوره فاطر، آیه ۲۸).

۹. تَقَدَّسَتْ... پاک است نام دایش و فراگیر است نعمت هایش.

۱۰. لَقَدْ أَرْسَلْنَا... به درستی که فرستادیم رسولان خویش را با حجت های هویدا، و با ایشان فرو

فرستادیم کتاب را و ترازو را تا مردمان قیام کنند به انصاف و راستی، و آهن را فرو فرستادیم که در

آن زور و دلیری سخت است و در آن منافع است مردمان را (سوره حدید، آیه ۲۵).

۱۱. استنباط: بیرون آوردن (آب را و رأی را و علم را و آنچه را بدین ماند)

۱۲. رَوِّیت: درباره کاری و کسی نظری کردن و اندیشه ای داشتن، تفکر.

۱۳. متباعد: دور شونده از هم

۱۴. شیهت: پوشیدگی امری، شک و تردید

۱۵. ریبیت: آنچه انسان را در پندار و گمان افکند.

اعجازی هرچه ظاهرتر، چه بیان شرایع به کتاب تواند بود، و تقدیم أبواب عدل و انصاف به ترازو و حساب، و تنفیذ^۱ این معانی به شمشیر. و چون مقرر گشت که مصالح دین بی شکوه^۲ پادشاهان اسلام نامرعی^۳ است، و نشاندن آتش فتنه بی مهابت^۴ شمشیر آبدار متعذر^۵، فرضیت^۶ طاعت ملوک را، که فواید دین و دنیا بدان باز بسته است، هم شناخته شود؛ و روشن گردد که هر که دین او پاک تر و عقیدت او صافی تر، در بزرگداشت جانب ملوک و تعظیم فرمان های پادشاهان مبالغت^۷ زیادت واجب شمرد، و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت^۸ ایشان را از ارکان دین پندارد، و ظاهر و باطن در خدمت ایشان برابر دارد؛ و بی تردید^۹ بیاید دانست که اگر کسی امام اعظم^{۱۰} را خلاقی اندیشد و اندک و بسیار خیانتی روا دارد که خلل آن به اطراف ولایت و نواحی مملکت او بازگردد، در دنیا مذموم^{۱۱} باشد و به آخرت مأخوذ^{۱۲}؛ چه مضرت^{۱۳} آن هم به احکام شریعت پیوندد و هم خواص و عوام^{۱۴} امت در رنج و مشقت افتند.

۱. تنفیذ: روان و مجری گردانیدن

۲. شکوه: این جا به معنی ترس و بیسی که از کسی ناشی شود.

۳. نامرعی: مراعات نشده، منظور نشده

۴. مهابت: این جا به معنی ترسی که از خارج بر انسان وارد آورند.

۵. متعذر: دشوار نزدیک به غیر ممکن

۶. فرضیت: واجب. امری که عمل به آن فرض و واجب است.

۷. مبالغت: زیاده روی

۸. مناصحت: نصیحت کردن، اندرز دادن

۹. تردید: در این جا از آن شک و تردید اراده شده است.

۱۰. امام اعظم: پیشوای بزرگ دینی و سیاسی مانند خلیفه و سلطان

۱۱. مذموم: آن که او را بدگفته باشند، سرزنش شده، ذم شده، مذمت شده

۱۲. مأخوذ: گرفتار

۱۳. مضرت: زیان و ضرر

۱۴. خواص و عوام: اشراف و عامه مردم

این قدر از فضایل مُلک که تالی^۱ دین است تقریر^۲ افتاد، اکنون شَمْتی^۳ از محاسن عدل که پادشاهان را تَمین تر^۴ حِلّیتی^۵ و نفیس تر موهبتی^۶ است یاد کرده شود، و در آن هم جانب ایجاز^۷ و اختصار را به رعایت رسانیده آید بعمون الله و تیسیره^۸. قال تعالی: یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ^۹. داوود را، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، با مَنَقِبَتِ^{۱۰} نبوت بدین ارشاد و هدایت مخصوص گردانید، نه بهر آن که در سیرت اَبیّا جز نکوکاری صورت بندد^{۱۱}، اَمّا طراوت^{۱۲} خلافت به جمال انصاف و معدلت^{۱۳} متعلق است. و در قصص خواننده آمده است که یکی از منکرانِ نبوت صاحب شریعت^{۱۴} این آیت بشنود که: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^{۱۵}، متحیر گشت و گفت: تمامی آن چه در دنیا برای آبادانی عالم به کار شود و اوساط^{۱۶} مردمان را در سیاست ذات و خانه و تبع^{۱۷}

-
۱. تالی: در پی رونده، پیروی کننده
 ۲. تقریر: پدید کردن، روشن ساختن، بیان کردن
 ۳. شَمْت: مقدار کم و اندک
 ۴. تَمین تر: گران بها تر، گران بها تر
 ۵. حِلّیت: زیور و پیرایه
 ۶. موهبت: بخشش، انعام، عطا
 ۷. ایجاز: کوتاه کردن سخن، اختصار نمودن
 ۸. تیسیره: به یاری خدای و آسان کردن وی
 ۹. یا داوُد... ای داوود تو را در زمین خلیفه و جانشین کردیم، پس در میان مردمان به حق و به دوستی حکم کن. (سوره صاد، آیه ۲۶)
 ۱۰. منقبت: هنر مردم و آن چه مایه ستودگی باشد.
 ۱۱. صورت بستن: قابل تصوّر بودن
 ۱۲. طراوت: تروتازه شدن
 ۱۳. معدلت: داد دادن، عدالت، عدل و داد
 ۱۴. صاحب شریعت: آن که شریعتی آورده، پیامبر اسلام (ص)
 ۱۵. إِنَّ اللَّهَ... به دوستی که خدا امر می کند به داد و نیکی کردن (به عموم) و بخشش کردن به خویشان، و نهی می کند از زشت کاری و ستمکاری، شما را پند می دهد شاید که شما پند بگیرید. (سوره نحل، آیه ۹۰)
 ۱۶. اوساط: طبقات متوسط
 ۱۷. تبع: پیروان، تابعان

خویش بدان احتیاج افتد، مثلاً نَفَازٌ^۱ کار دهقان هم بی‌ازان ممکن نگردد، در این آیت بیامده است، و کدام اعجاز ازین فراتر، که اگر مخلوقی خواستی که این معانی در عبارت^۲ آرد بسی کاغذ مُستغرق^۳ گشتی و حَقُّ سخن بر این جمله گزارده نشدی؛ در حال ایمان آورد و در دین منزلت شریف یافت و واضح فرمان که بر مُلَازِمَتِ^۴ سه خصلت پسندیده مقصور^۵ است و نهی [که] بر مُجَازِیَّتِ^۶ از سه فعلِ نکوهیده^۷ مشتمل پوشیده نماید و به تقریر^۸ و ایضاح^۹ آن حاجت نباشد. و در ترجمه سخنان اردشیر بابک^{۱۰}: حَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُ^{۱۱}، آورده‌اند که: لَأَمْلِكُ إِلَّا بِالرَّجَالِ، وَلَئِنْ جَاءَ إِلَّا بِالْأَمَالِ، وَأَمَّا إِلَّا بِالْعِمَارَةِ، وَلَا عِمَارَةَ إِلَّا بِالْعَدْلِ وَالسِّيَاسَةِ؛ معنی چنان باشد که: ملک بی‌مرد مضبوط^{۱۲} نم‌اند، و مرد بی‌مال قائم^{۱۳} نگردد، و مال بی‌عمارت به‌دست نیاید، و عمارت بی‌عدل و سیاست ممکن نشود. و برحسب این سخن می‌توان شناخت که آلتِ جهان‌گیری مال است و کیمیای مال عدل و سیاست است. و فایده در تخصیص^{۱۴} عدل و سیاست، و ترجیح آن بر دیگر اخلاق ملوک، آن است که ابواب مکارم^{۱۵} و انواع

-
۱. نَفَاز: روان گشتن و گذشتن
 ۲. عبارت: تعبیر، تاویل
 ۳. مستغرق: غرق‌شده، فرورفته، صرف شده
 ۴. ملازمت: پیوسته بودن به جایی یا نزد کسی
 ۵. مقصور: مختصرشده، کوتاه کرده شده
 ۶. مجازیت: از چیزی دور شدن و از کاری یک‌سو شدن
 ۷. نکوهیده: مذمت کرده شده، بد، زشت، عیب کرده شده
 ۸. تقریر: اقرار آوردن، بیان کردن
 ۹. ایضاح: روشن ساختن، هویدا کردن، واضح کردن
 ۱۰. اردشیر بابک: مؤسس سلسله ساسانی
 ۱۱. حَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُ: خدایبار (عذاب) او را سبک کناد
 ۱۲. مضبوط: نیک نگاه داشته، حفظ شده
 ۱۳. قائم: ایستاده، برخاسته، برپای
 ۱۴. تخصیص: خاص کردن
 ۱۵. مکارم: نیکی‌ها، خوبی‌ها، بزرگواری‌ها

عواطف^۱ ز ابی شک نهایی است، و رسیدن آن به خاص و عام تعذر^۲ ظاهر دارد، و لکن منافع این دو خصلت کافه^۳ مردمان را شامل گردد، و دور و نزدیک جهان را از آن نصیب باشد، چه عمارت نواحی، و مزید ارتفاعات^۴، و تواتر^۵ دخلها، و احیای موات^۶، و ترقیه^۷ درویشان، و تمهید^۸ اسباب معیشت و کسب ارباب حرفت^۹، و امثال و اخوات^{۱۰} آن، به عدل متعلق است، و امن^{۱۱} راهها، و قمع^{۱۲} مفسدان، و ضبط مسالک^{۱۳}، و حفظ ممالک، و زجر^{۱۴} متعديان، به سیاست منوط^{۱۵}، و هیچ چیز بقای عالم را از این دویاب قوی تر نیست، و نیز کدام نکوکاری را این منزلت تواند بود که مصلحان آسوده باشند و مفسدان مالیده^{۱۶}؟ و هرگاه که این دو طرف به واجبی رعایت کرده آید کمال کامگاری^{۱۷} حاصل آید، و دل‌های خاص و عام و لشکری و رعیت بر قاعده هوا^{۱۸} و ولا^{۱۹} قرار گیرد، و

۱. عواطف: مهربانی‌ها، شفقت‌ها، نعمت‌ها، احسان‌ها و مهربانی‌ها

۲. تعذر: استوار نگردیدن امر، مشکل و دشوار و تنگ شدن کار

۳. کافه: جمیع

۴. ارتفاعات: غله و محصولی که از باغ و زمین و مستغلات بردارند و نیز عایدات مملکتی

۵. تواتر: پیاپی شدن، پیاپی آمدن یا پس یک دیگر آمدن به مهلت

۶. احیای موات: زنده گردانیدن مرده‌ها (زمین‌های بایر)

۷. ترقیه: آسایش دادن، تن آسان کردن، در رفاه داشتن

۸. تمهید: نیک گسترانیدن، هموار و نیکو کردن کار را، عذر نهادن

۹. ارباب حرفت: پیشه‌وران

۱۰. اخوات: امثال و مانند‌ها

۱۱. امن: ایمن شدن، ایمنی

۱۲. قمع: به قهر و جبر کسی را بازداشتن و خوار و شکسته کردن، مقهور کردن

۱۳. مسالک: جمع مسلک، راه‌ها

۱۴. زجر: بازداشتن و باززدن کسی و بیرون راندن

۱۵. منوط: مربوط، وابسته

۱۶. مالیده: از مالیدن، به معنی مجازات کردن و کیفر بدکاری کسی را دادن

۱۷. کامگاری: کامیابی، کامروایی، خوشبختی

۱۸. هوا: آرزو، مراد و کام

۱۹. ولا: دوستی و پیوستگی و باری با هم نمودن

دوست و دشمن در رِبْقَه^۱ طاعت و خدمت جمع شوند و نه در ضمیر
ضعیفان آزاری صورت بندد^۲، و نه گردن کشان را مجالِ تَمَرُّد^۳ ماند، و ذکرِ
آن در آفاقِ سایر^۴ شود، و کسوتِ پادشاهی مَطَرُز^۵ گردد، و رهینه^۶ دوام^۷
ضمنی این به دست آید. این کلمتی چند موجز^۸ از خصایصِ مُلک و دولت،
و محاسنِ عدل و سیاست، تقریر افتاد^۹، اکنون روی به دگر اغراض^{۱۰} آورده
شود، وَاللَّهِ الْمَوْفُقُ لِاتِّمَامِهِ^{۱۱}، بِمَنْهٖ وَسِعَةُ جُودِهِ^{۱۲}...

-
۱. رِبْقَه: رَسَنِ گردن بند که بر بَرّه و بزغاله بندند، حلقه، رشته
 ۲. صورت بستن: احتمال داده شدن و به تصوّر آمدن و ممکن شدن
 ۳. تَمَرُّد: سرکشی، گردن‌کشی، خودسری، نافرمانی
 ۴. سایر: رونده، روان، جاری
 ۵. مَطَرُز: طراز نقش و علامتی را می‌گفته‌اند که در جامه می‌بافتند و محلّ ساختن پارچه بدین
وسيله معلوم می‌شد و زینتی نیز بود. پس مَطَرُز به معنی مَرِّین به نشان خاص است. تزیین یا خامه
دوزی و ابریشم دوزی را نیز تطریز می‌گویند.
 ۶. رهینه دوام: امروز به آن «ضامن بقا و دوام» می‌گوییم. رهینه به معنی گرو و گروگان است.
 ۷. موجز: کوتاه و مختصر
 ۸. تقریر افتادن: بیان کردن
 ۹. اغراض: جمع غرض. نشانه‌ها، خواست‌ها، مقاصد، اندیشه‌های بد
 ۱۰. وَاللَّهِ الْمَوْفُقُ...: و خداوند توفیق دهد به اتمام آن
 ۱۱. بِمَنْهٖ وَسِعَةُ جُودِهِ...: به نعمتش و فراخی بخشش‌اش